

پایان شگفت انگیز

○ معصومه انصاریان



- عنوان کتاب : افسانه تیرانداز جوان
- نویسنده : حمید رضا شاه‌آبادی
- تصویرگر: پرویز اقبالی
- ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۱۳۷۹
- نوبت چاپ : اول - ۱۳۷۹
- شمارگان : ۲۰۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات : ۴۰ صفحه
- بها: ۲۷۰ صفحه

خیلی کوچک است. تو حالا تیرانداز ماهری شده‌ای.»^۲ رعد در مواجهه با حوادث سفر تغییر می‌کند و با آشکار شدن توانمندی‌هایش، دور از هیاهوی مردم، آرام آرام خود واقعی‌اش را کشف می‌کند. به سبب همین کشف، تیرانداز جوان، توفان را به گونه‌ای دیگر می‌بیند؛ متفاوت با آنچه در ابتدای سفر، یعنی دوران خامی و جهل خود می‌دید. استاد، با تعالیم خود، رعد را به این باور می‌رساند که نگاه اوست که اهمیت دارد، نه آنچه نگاه می‌کند. این قصه، یادآور سخن آندره ژید، نویسنده و منتقد فرانسوی، در مائده‌های زمینی است که می‌گوید: «ناتائیل باید که اهمیت در نگاه تو باشد نه در آنچه می‌نگری.»^۲ سفر رعد که تنه قصه را می‌سازد، دوره سخت و طولانی خودسازی است و پایان شعر، نقطه رسیدن به بلوغ است؛ بلوغ اجتماعی و معنوی.

سوژه

رعد می‌خواهد در چشم مردم دهکده، بهترین تیرانداز بشود و دل نگران است که نتواند به موفقیت برسد. کیست که نخواهد در چشم اطرافیان، بهترین باشد و از عدم موفقیت نترسد؟

سوژه افسانه، فراگیر و محسوس است و قابل بسط و توسعه، ترس از شکست و میل به قهرمانی، رعد را به جست‌وجوی وامی دارد. ترک خانه و سرزمین، سفر، شاگردی استاد و جست‌وجوی تلاش در راه رسیدن به مقصد، برای دستیابی به هر آرزویی تردیدناپذیر است.

فضای نمادین افسانه، از یک سو و سوژه ملموس آن موجب می‌شود خواننده خود را جای قهرمان قصه بگذارد و خود را در فضاهای دیگر و در گیرودار با حوادث دیگر از جنس حوادث قصه، اما متناسب با دنیای خود تصویر کند.

سرنوشت قهرمان قصه در میدان مسابقه، همان سرنوشت خواننده در میدان مسابقه زندگی است. او با جایگزین‌سازی عناصر واقعی زندگی خود در قصه، از تجربه قهرمان قصه الهام می‌گیرد و به همین دلیل، استعداد تخیل‌برانگیزی افسانه تیرانداز جوان، امروز هم کارآمد است و مخاطبان خود را دارد.

قصه در قصه

طرح افسانه تیرانداز جوان، چند لایه است. لایه اول، سطح بیرونی قصه است. رعد، قهرمان قصه، آرزو

کرده و رعد آموخته است که چندین ساعت، بدون پلک‌زدن، چشم‌هایش را باز نگه دارد. او یاد گرفته چیزهای کوچک را بزرگ ببیند و چیزهای بزرگ را کوچک. آموزه‌های استاد پیر تیرانداز، در نگاه رعد متمرکز بوده است. رعد پس از سه سال تمرین سخت و مداوم، به سه مهارت در دیدن دست پیدا می‌کند.

استاد پس از مرحله اول به او می‌گوید: «آفرین! تو موفق شدی، حالا نه تنها می‌توانی چشم‌هایت را باز نگه‌داری، بلکه تمام اعضای بدنت هم به فرمان تو هستند. تو حالا انسان نیرومندی هستی.»^۱ استاد نسیم، از راه تقویت چشم، اراده رعد را هم تقویت می‌کند.

در پایان مرحله دوم تعلیم، استاد نسیم به رعد می‌گوید: «آفرین، تو کار دوم را هم یاد گرفتی. حالا دیگر چیزهایی که به نظر دیگران خیلی کوچک و کم اهمیت هستند، در نظر تو بزرگ است.»^۲

به دنبال تغییر در نگاه ظاهری رعد، شاید هم همزمان با آن، نگاه درونی رعد هم عوض می‌شود. این تفاوت، هم در مقایسه با نگاه مردم است و هم در مقایسه با نگاه گذشته رعد.

چنان‌که استاد، در پایان مرحله سوم، تصریح می‌کند: «آفرین، حالا نگاه تو با مردم دیگر فرق کرده است. چیزهایی که در نظر دیگران بزرگ است، در نگاه تو

سال‌ها، رعد آرزو داشته بهترین تیرانداز دنیا بشود. برای همین، خانه و سرزمینش را ترک می‌کند. در جست‌وجوی استاد، رنج طولانی سفر را به جان می‌خورد و تن به آزمون‌های سخت می‌دهد تا مهارت تیراندازی کسب کند و رقیب را شکست دهد و قهرمان بشود. اما در اوج مسابقه، درست در لحظه‌ای که می‌تواند بر توفان (رقیب) غلبه کند و به آرزوی چندین ساله‌اش برسد، بی‌اعتنا به فریاد شادی مردم و لذت قهرمان شدن، میدان مسابقه را ترک می‌کند و مردم را حیران بر جای می‌گذارد. چرا؟ رقیب که همان است قهرمان، نامدار، بهترین تیرانداز سرزمین، میدان مسابقه هم همان است که سال‌ها بوده، مردم هم همان مردم قهرمان‌دوست هوراکش فریادزن هستند.

پس چه اتفاقی افتاده که رعد، مسابقه را به رقیب می‌گذارد و از میدان بیرون می‌زند. بدون شک، تغییر را باید در درون رعد جست‌وجو کرد.

واکنش غیرمنتظره رعد در پایان داستان، خواننده را به تفکر وا می‌دارد تا درباره رعد بیشتر بیندیشد.

شخصیت پردازی

رعد، قبل از سفر و در آغاز قصه، مسحور و مجذوب توفان است و بعد از سفر، توفان را کوچک و حقیر می‌بیند؛ آن‌قدر که دیگر او را لایق مسابقه با خود نمی‌داند. نگاه رعد، بر اثر تعالیم سه‌گانه استاد نسیم، تغییر





دارد بزرگترین تیرانداز دنیا بشود و مثل توفان، قوی و قهرمان. داستان از آنجا شروع می‌شود که رعد، از زبان مسافر غریبه‌ای، می‌شنود استاد پیری در سرزمینی دور، تیراندازان بسیاری را تربیت کرده است. رعد به دنبال استاد، سرزمین خود را ترک می‌کند، استاد را می‌یابد، به شاگردی او درمی‌آید، آزمون‌های سخت را پشت سر می‌گذارد و سربلند به سرزمین خود برمی‌گردد. به میدان مسابقه می‌رود، اما مسابقه نمی‌دهد. روساخت قصه، با یک سؤال بزرگ پایان می‌گیرد. رعد برای حرکت و تلاش خود در سراسر قصه و سفر خود، محرک و انگیزه‌ای بیرونی دارد و آن، قهرمانی در چشم مردم است. حوادث لایه بیرونی قصه، به گونه‌ای ردیف می‌شود که رعد را به سرانجام مطلوب خود برساند و می‌رساند. اما در نقطه پایان، با واکنش غیره منتظره رعد، قصه دیگری آغاز می‌شود. اگر در لایه بیرونی قصه، رعد مراحل رشد جسمانی را طی می‌کند تا در صحنه اجتماعی، به مقام قهرمانی برسد، ترک مسابقه توسط رعد، قصه دیگری را پیش چشم خواننده باز می‌کند که قصه، رشد و تحول درونی قهرمان است. این قصه، در تخیل و ناخودآگاه خواننده نوشته و خوانده می‌شود.

قصه دوم، به کمک نمادها تصویر می‌شود. توفان که اسم رقیب است، مثل خود توفان، پرهیاهو و زودگذر می‌نماید. مسافر غریبه، ناجی و هدایت‌گر است. وارد قصه می‌شود تا قهرمان را راهنمایی کند و در سراسر قصه حضور دیگری ندارد.

نسیم که نام استاد است. نماد شکفتن، باروری و بلوغ است. همان‌گونه که نسیم بهاری، با وزش خود، گره دانه‌ها را باز می‌کند، استاد نسیم هم نسبت به رعد، همان کار نسیم بهاری را می‌کند. سفر، نماد جدا شدن از خانواده و ترک سرزمین است برای رسیدن به استقلال. نماد شناخت و گذر از دوران کودکی است. سفر به سرزمین‌های دور، آغاز زندگی مستقل از پدر و مادر است؛ همان‌گونه که رعد در طول سفر، تجربه‌های زیادی کسب می‌کند و در هر قدم، با واکنش فعال و مثبت، به بلوغ نزدیک می‌شود.

- هفت شب و هفت روز، نماد طولانی بودن راه است. در عین حال، عدد هفت در خود سرور و شادمانی نیز دارد. کسی که می‌تواند هفت‌شنبه روز راه ببیماید، از انگیزشی بالا و نویدبخش برخوردار است.

عدد سه، نماد سه مرحله آزمایش برای رسیدن به سه مهارت مهم است؛ پایداری و گذر از مراحل سه‌گانه رشد، برای رسیدن به آرزویی دیرینه.

- مسابقه، نمایشگر و نماد رقابت و مبارزه است در میدان زندگی و گذشتن از مسابقه.

- دادن تیر و کمان توسط استاد به شاگرد، نماد این حقیقت است که شاگرد، به مقام استادی و به جایگاهی برتر از قهرمانی رسیده است. رعد، بی‌آن‌که خود بداند، در طول سفر رفته رفته فهیم‌تر و پخته‌تر می‌شود. سفر که بالاترین تجربه زندگی است، رعد را به استقلال و استغنائی درونی می‌رساند. در پایان قصه، رعد با بی‌اعتنایی به هیاهوی مردم، از مرحله قهرمان شدن در چشم مردم عبور می‌کند و به دنیای معنوی وارد می‌شود و به آرامشی درونی می‌رسد. رعد، در پایان قصه، نگران دغدغه‌ای نیست که جامعه به او القا کرده است. ژرف ساخت افسانه تیرانداز جهان یا همان قصه دوم، قصه رشد معنوی و درونی قهرمان است؛ پس از عبور از رشد اجتماعی و

است. شاه‌آبادی، با پردازش جدید افسانه تیرانداز جوان، آن را برای خواننده امروز، خواندنی و جذاب کرده است. از این جهت، کار او شایسته تقدیر است.

پانویس:

- ۱- افسانه تیرانداز جوان، حمیدرضا شاه‌آبادی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۹.
- ۲- همان منبع
- ۳- همان منبع
- ۴- مانده‌های زمینی- آندره ژید، مترجم سیروس دکاء، بنگاه. ترجمه و نشر کتاب.

بیرونی. شاید نقش مفید و نامحدود افسانه‌ها نیز در همین ویژگی چند لایه بودن آنها باشد و قدرت نفوذ آنها در دل خواننده نیز از همین منبع سرچشمه بگیرد. پرداختن به درون، در دنیایی که با سیل اطلاعات و تبلیغات، فرصت اندیشه و خودشناسی را از آدم می‌گیرد، تلنگر بجایی است. نوجوان امروز، در فضای رقابت‌های فردی زندگی، با خواندن افسانه تیرانداز جوان، زمینه‌ای پیدا می‌کند تا خود را به جای قهرمان بگذارد. به درون خود بازگردد و کمی جدا از هیاهوی رقابت‌های فشرده دنیای پیرامون، به خود و ارزش‌ها و نیازهای واقعی خود فکر کند و به این حس برسد که شاید همانند رعد، مایل نیست قهرمان بشود؛ نه از این جهت که نمی‌تواند، بلکه برای این‌که قهرمانی در چشم او مطلوب نیست و حقیر است.

افسانه تیرانداز جوان، از یک افسانه قدیمی چینی الهام گرفته شده است. سال‌هاست که بازنویسی افسانه‌های کهن، مورد توجه نویسندگان و ناشران کتاب کودک است. اما بازآفرینی آنها از قلم یک نویسنده، با ظرافت‌ها و تکنیک‌های روز داستان‌نویسی، رویداد تازه‌ای